

انعکاس افکار مولانا در آثار تاگور

دکتر محمد عابد حسین

رئیس بخش فارسی

دانشگاه پتنا، پتنا

عصر حاضر یک دوره علم و آگاهی و بیداری فکری است. سراسر عالم بعلت ارزانی وسایل آگهی مانند یک حوزه وقریه شده است. باوجود بُعد زمانی، تعلیمات وتفکرات مولانا جلال الدین رومی (۱۲۰۷- ۱۲۷۳ م) دارای اهمیت و قدر و قیمت زیادی می باشد. وهم آهنگ محیط امروز است و برای عشق و بشردوستی جزولاینفک شده است. نفود افکار و آثار مولانا در ادبیات فارسی و ادبیات جهانی از آن زمان تا این وقت جاری است. محبوبیت و تاثیر افکار مولانا بحدی رسید که اغلب شاعران بزرگ فارسی به تقلید او پرداختند. علاوه برین در قرن سیزدهم هجری مولانا امداد الله مهاجر مکی، مولانا اشرف علی تھانوی و مولانا شبلی نعمانی نیز در تالیفات خود شان افکار مولانا را در قالبهای گوناگون عرضه داشتند. در فکر و فلسفه اقبال لاهوری در قرن چهارم هجری، نفوذ عمیق افکار مولانا جایگاهی بلند یافته است اقبال می گوید:

پیرومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

پیرومی را رفیق راه ساز تا خدا بخشد ترا سوز و گداز

علاوه برین صوفیان غیر اسلامی مانند گرونانک مؤسس دین سیک ها و راداسوامی و رابندر نات تاگور و دیگران نیز از اندیشه های والا و تابناک مولانا استفاده کرده اند و ارشادات و تخلیقات خودشان را تحت تاثیر این افکار عالی قرار داده اند. درین مقاله بنده از انعکاس تفکرات مولانا در آثار تاگور سخن می رانم.

رابند نات تاگور (۱۹۴۱- ۱۸۶۱ میلادی) یکی از شخصیات برجسته و رفیع

و اندیشمند عصر بود.

هر چند او خود را زیاد از یک شاعر و آهنگساز نمی دانست ولی قریحه ها و فعالیت های گوناگونش او را به مقام "انسان بزرگ" قریب کرده بود. او بدون تردید. یک شاعر بلند آوازه، نویسنده پُر کار و متفکر فوق العاده و یکی از شخصیت های نابغه تاریخ ادبیات جهانی بوده است. قالبی در ادبیات نیست که آثار گر انقدر در روی ندانسته باشد. تاگوریکی از وارثانی روحانی و فکری مولانا روم می باشد که با وجود فاصله زمانی هفت صدساله طویل المدت و تفاوت دین و سرزمین، همان نوای مہجوری و مشتاقی را بیان می کند که مولانا سینه های شرحه شرحه از فراق را درک کرده اند. در کلام هردو، مولانا و تاگور ارزش های بلند اخلاقی و انسان دوستی به چشم می خورد. هردو مساحت دور و دراز جهان را عبور کردند زندگی مردم عامه را به نزدیک دیدند و در تخلیقات خود شان ابراز نمودند. شخصیت تاگور از آثار او کاملاً متجلاً است. او بعنوان یک هنرمند متعهد پیغام خود را می شناخت و پیوسته در مبارزه با ظلم و شقاوت بود. زندگی نامه تاگور نشان می دهد که او و پدرش با تصوف و عرفان اسلامی انس شایانی می داشت.

تاگور از هشت سالگی شعر گفتن را آغاز کرد و هیچ گاه شاعری را برای کسب معاش پیشه قرار نمی داد بلکه بدینوسیله منازل عرفانی را طی می کرد. مولانا روم در حالیکه ۵۳ سال از زندگانی او می گذشت جدایی ناگهانی پیر و مرشد، او را به سردن شعروادار کرد. مولانا به تمام معنی یک شاعر عرفانی بود ولی شاعری مقصود زندگانی نبود، خودش می گوید:

شاعر نیم وز شاعری نان نخورم وز فضل نلافم و غم آن نخورم
در سال ۱۹۰۱ میلادی بر هم آچاربه در آشرم (خانقاه) تاگور اقامت کرد. این اقامت در زندگانی او یک حیثیت نقطه عطفی دارد و با مرتاضان آن گروه پیوست و تمام عمر در تلاش و جستجوی حق سرگردان بود. مولانا در قونیه خانقاهی تأسیس کرد و سالکان راه حق را سرپرستی فرمود. الان هم آهنگی فکری و تاثیر پذیری تاگواز مولانا نشان داده شود و در روشنی آثار گر انقدر این دو شاعر معروف مطالعه تطبیقی انجام داده شود.

۱- نی درکلام مولانا و تاگور- مولانا بوسیله "نی" احوال فراق و مهجوری انسان از جایگاه اصلی یعنی عالم علوی و معبود حقیقی را در پیرایه رمزی بیان کرده اند. او از جداییها شکوه دارد. مولانا عقیده دارد که او از عالم الهی که جایگاه اصلی اوست، دور شده است. و این دوری او را در حالت اضطراب و فغان آورده و در همین کیفیت محزونی و مهجوری نالان می نماید

بشنو از نی چون حکایت می کند وز جدایی ها حکایت می کند
 کز نیستان تا مر ابریده اند از نفیرم مردوزن نالیده اند
 هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار اصل خویش ۲
 تاگور نیز از نی و نوای سوزناکش بارها حرف می زند. یک جامی نویسد
 "دل ناامیدم مانند نی ای میان تهی، نفیر شکایت از درد خود را، به آهنگ
 موسیقی حکایت می کند ۳"

جای دیگر تاگور عیناً از اندیشه مولانا حرف می زند:
 "از راز سر بسته ای که در دل من نهفته بود،

! تنهایی من از آن آگاه بود آن راز در دلم پنهان مانده بود،
 و با کسی آن را بازگو نمی کرد جز آن که با زبان نی آن را می سرودم
 ستاره های آسمان را می شمردم هیچ کس در پیرامون من نبود.
 و شب بپایان رسید!

و تنها باناله های شکایت آمیز آن بود که شب را به سحر رسانیدم ۴"

تاگو از سمبل نی خیلی استفاده کرده است. او صدای نی را صدای الهی می داند.

"صدای تو و من آسمان را پوشانده است. آهنگ تو و صدای من در آسمان ها می پیچد ۵"

۲- عشق :- مولانا عشق را خمیر اصلی زندگی می داند. و مسایل عشق را بر مذاق اهل معرفت بررسی میکند. و از نغمه های خوش آهنگ و لبریز از شور و شوق انسانیت مردم را سیراب می کند و قوت عشق را جو شننده می شمرد

هرچه گویم عشق ازان والا ترست عشق را خود صد زبان دیگرست
 عشق شنگ بی قرار بی سکون چون در آرد کل تن را درجنون

تاگور حدیث عشق را با شور و شوق می سراید و عشق را اصل و بُن کاینات می شمارد. او معتقد است که همه جهان گذران است، تنها عشق جاودانه می ماند. "زندگی من استعاره ای از آتش عشق است. این دنیا فانی است. ولی عشق همیشگی است. همه چیز از بین خواهد رفت. بجز عشق که به صورت اصلی خود باقی خواهد ماند." ۷-

در کلام مولانا عشق از چند جهت مورد بحث قرار می گیرد. اومی گوید که عشق مانند بحری است بیکران نتوان به کران اورسیده

گر بریز می بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای ۸-

مولانا عقیده دارد که عشق مجازی گذر گاه عشق حقیقی است. بمصداق "فنطرة الحقیقه" اومی گوید که عشق حقیقی نام است طلب دائم و تپش ناتمام را. هر آن عشق که با وصال یار سرد می شود، عشق نیست ۹-

عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجاز او حقیقت کش بود ۹-

عشق بر مرده نباشد پایدار عشق را بر حی جان افزای دار ۱۰-

تاگور درین مورد می گوید ۱۰-

"در دیده عاشق شوریده و مهجور و نیز در شیرینی شب وصالش، همان عشق دیرینه توست که در جامه جدیدی تجلی کرده است. ۱۱-

تاگور عقیده دارد که معشوق نیازمند عاشق می باشد. یک جامی سرایده

"اگر چه سرور این آسمان هستی

اگر جان شیدای من نبود جولانگاه عشق تو کجا بود؟

بدون داشتن عشق من عشقت را با چه درمی آمیختی؟
 و اگر من نبودم تجلیگاه تو کجا بود؟ ۱۲-

۳. بشر دوستی: مولانا پیامبر بشر دوستی است. انسان که از انس ما خود می باشد پیکر مهر و محبت است. بزرگترین اثر ذوق و اندیشه های بشری، مثنوی

معنوی را در نتیجه همصحبتی بانزرگان دین و اهل دل فراهم کرده است.....
اگر همصحبتی میسر نه شد، شاید هیچگاه، مولانا این چنین شاهکار عرفانی را
نمی توان بسرود. او خودش گفته است:

مولوی هرگز نشد مولای روم تا غلام شمس تبریزی نشد

مولانا فقیه، مفتی، مجتهد حنفی به درجه کمال بود. توجه خاص به آیین اسلام
و شریعت محمدی دارد. در حدیث رسول اکرم ﷺ است: الخلق عیال الله، فاحب
الخلق الی الله من احسن الی عیاله. خلاصه اینکه هرکسی که مخلوق خدا را
دوست دارد، او محبوب خدا است. مپروزی به خلق خدا مذهب انسانیت
است. در قرآن کریم خدای متعال می فرماید:

”یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروانثی وجعلنکم شعوباً وقبایل لتعارفوا ان
اکرمکم عند الله اتقکم. ۱۳-“

(یعنی ای مردم ما شما را از مری و زنی آفریدیم و به شعبه ها و قبایله ها تقسیم کردیم
تا بشناسید یکدیگر را، بدرستی که گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.)
خداوند برای هیچ بشری هیچگونه امتیازی از نظر رنگ، پوست، نژاد، قبایله،
قومیت، مال و توانگری و حتی دین و مذهب و مسلک قابل نشده است. مگر
تقوی و میزان راستی و درستکاری. و این از عظمت های دین اسلام است که حتی
برای خود و برای مسلمانان امتیاز جداگانه ای قابل نشده است. هرکس که
باتقوی باشد نزد خداوند عزیز تر است. سراسر مثنوی معنوی و دیوان شمس
پیام بشر دوستی دارد.

تاگور نیز یکی از بزمین آزادگان و یکی از پیروان مولانا می باشد، که اگر چه خود او
هندو مذهب دارد ولی مسلمانان جهان را صمیمانه دوست دارد. او در پاسخ یک
سوال می گوید:

”من مربوط به هیچ دینی نیستم. به مذهب خاصی تعلق ندارم، به یک چیز
ایمان دارم و آن این که خداوند در آن دم که مرا آفرید، خود را از آن من ساخت
- خداوند پیوسته دست اندر کار است، چنانکه هستی مرا در تجارب زندگی می

گسترده و بانیرهها و زیبایی های گوناگون این جهان درهم می پیچد، همه هستی
من از ضمانت جاودان برخوردار شده است. ۱۴هـ“
این افکار از انعکاس تفکرات مولانا است که وقتی گفته.
”من با هفتاد و سه فرقه یکی ام“

افکارهای بر دو مولانا و تاگور گواه موحد بودن حقیقی و رسیدن به مقامی است
که در عقل و شعور همگان ننگند. در عصر حاضر وضعیت سیاست جهان دگر
گون شده است. هر جا ظلم و ستم، جنگ و جدال، بی ایمانی و خود بینی وجود
دارد. انسان دشمن انسان، و انسانیت شده است. کلام مولانا و آثار تاگور
نمونه عمده اخلاق و بشر دوستی است. اغلب تخلیقات رامی بینم که با اوضاع
و محیط امروز هم آهنگ است و منبع اصول و ضوابط اخلاق و انسان دوستی
و صداقت و عدالت است.

۴. زندگی از دیدگاه مولانا و تاگور:-

مولانا عقیده دارد که تمام مخلوقات خدای متعال همه دم در پی تحصیل زندگی
نوبن هستند. خورشید روشنی خود را مجدداً به این دنیای رنگ و بومی دهد،
زمین میوه های تروتازه را دائماً می رویاند. حیات اصلاً نام است حرکت ناتمام
را. چیزی که در حرکت است. این را زنده می خوانند.

هر نفس نومی شود دنیای ما بی خیر از نوشدن اندر بقا

عمر همچون جوی نونومی رسد مستمری می نماید در جسد

در باره زندگی، تاگور نیز همین عقیده دارد و زندگی را بیک جام تشبیه می دهد و می
گوید که رحمت های خداوندی درین جام گرد می شود.

”تو مرانا متناهی نمودی. این خواسته توست. این ظرف هستی را تو خالی و پر
می کنی و همیشه پر از زندگی تازه می نمایی. ۱۵هـ“

تاگور زندگی را بیک جزء کامل و ناقابل تقسیم می داند. او هنر و زندگی را دو چیز
جداگانه نمی دانست او این عقیده را قبول نداشت که هنر از حقایق زندگی بی
نیاز است او به تلاش زیبایی پرداخته است ولی در قالب زندگی، او دانست که

تا وقتی که زندگی به حسن آراسته نشود شیرین نخواهد شد. او در نوشته خود بنام "شعرو زندگی جدید" می نویسد.

"مادر عصر انقلابات به سر می بریم. ملکی که امروز از طریقه زندگی درست غافل مانده و هنرزیست را فراموش کرده اند، شاید باین علت است که روح آنها در زیر مصائب پیشرفتهای سریع مادی یا "طوفان سرعت" از درک این بومه زیبای های عالم غافل مانده است. هرگاه انسان صفت درک زیبایی را در خود تقویت نکند، چون همه چیز از دست رفت. هیچ چیزی نمی تواند جای آن را بگیرد و آن طراوت و جمال و زیبایی حیات نیز از دست می رود ۱۶ -"

افکار تاگور درباره زندگی مانند افکار مولانا روم و دیگر شعرای عرفانی هست.

۵. مرگ:.. مرگ از دیدگاه مولانا رسیدن به زندگی اصلی و روحانی است. گویا انسان هیچوقت فنا نمی شود. بلکه بوسیله مرگ به سوی یک مقام حقیقی کوچ میکند. مولانا می گوید

جان که از عالم علوی است، یقین می داند رخت خودنازیر آنم که همان جافکنم ۱۷ -
سوی اصل خویش، یعنی بحر جان جمع یاران، همچو باران الرحیل ۱۸ -
ماشاهباز قدسیم، از امکان رسیده بهر شکار غیبی، در قالب آرمیده ۱۹ -
مرگ در کلام مولانا با جلوه های مختلف منعکس شده است او آرزو مند است که برای رسیدن این مقام عالی چندین بار از مرگ لذت ببرد و هیچ وقت از مرگ براسان نمی شود

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم؟
حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملایک بال و پر
بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندروهم ناید، آن شوم ۲۰ -

تاگور نیز مانند مولانا، از مرگ نمی ترسد. بلکه با شادمانی و مسرت انتظارش را می کشد. او عقیده دارد که مرگ اصلاً نام است انتقال مکانی را. او یقین دارد که بعد از مرگ یک زندگی اصلی و حقیقی وجود دارد و جاودان است. او همچون مولانا مرگ را عین وصال می داند. در یک قطعه می سراید.

"ای مرگ! ای فرجامین نتیجه و مرحله زندگی

ای مرگ من بیا و بامن به راز و نیاز پرداز،

چه روزها که در امید به سر آورده -
 و چه روزگاران درازی که چشم به راهت نشسته ام
 چه بسا خوشی ها و آلام حیات را که به خاطر تو تحمل کرده ام -
 همه هستی و دارایی و امیدها و سراسر عشق من، همواره در منتهای اختفا به
 سوی تو سیر می کرده اند -
 برای آخرین بار، نظری به سویم فکن که جانم برای بمیشه از آن تو خواهد بود -
 گلها آراسته شده و گردن گل برای داما د مپیاست -
 عروس، پس از جشن، خانه خود را رهای کند
 و در تنهایی و انزوای شب، به پروردگار خود می پیوندد ۲۱ -
 همین طور تاگور مانند مولانا به سیر تکامل زندگی ایمان دارد - و آخرت را آبادان
 و پایدار می داند - و یقین دارد پس از مرگ این زندگی جاودانی میسر خواهد آمد -
 ۶ - موسیقی: - مولانا شیفته موسیقی بود و نوای ساز و نغمه باجا نش عجین
 گشته بود - دیوان غزلیات شمس بسیار خوش آهنگ و مترنم می باشد و قاری را
 رقصان سیر افلاک می برد - نوای موسیقی نزد مولانا ندای عشق الهی است
 و قصه سوز و ساز و عشق الهی را تکرار می کند - مولانا می گوید:
 نی حدیث راه پُرخون می کند قصه های عشق مجنون می کند ۲۲ -
 مولانا می گوید که عشق و نیروی شگرف آن زاینده رقص و سماع می باشد -
 سماع چیست؟ زینها نیان به دل پیغام دل غریب بیابد زنامه شان آرام
 حلاوت عجبی در بدن پدید آید که ازنی ولب مطرب شکر رسید به کام
 تاگور هم به موسیقی عشق دارد - او خودش استاد موسیقی است، در اغلب
 اشعار خودش او به نغمه های ملکوتی و روح پرور ساز اشاره می کند - او معبود از
 لی را "استاد بزرگ موسیقی" و خود را سراینده تسلیم می کند - گیتانچلی از
 سخنهای نغمه و ساز و نواختن و آهنت و نوا پُراست - او تمنا دارد که همواره
 دربارگاه شاه بی همتا نغمه های عاشقانه و توحیدش را تقدیم کند -
 "در گوشه ای از رواق و تالارت خزیده و منزل گزیده و به خدمت آماده ام تا نغمه
 هایت را بسر ایتم -

پروردگارا، هنگامی که در دل شب، وقت پرستش و عبادت پنهانی تو در پرستش
گاه تاریک فرامی رسد، فرمانم ده تا برای نغمه سرایی در پیشگابست بپاخیزم“

در هوای بامدادان که چنگ به نوادری می آید، مرانیز بار ده تا در حضورت باشم
و مفتخر و سرفراز گردم. “۲۳”

مولانا و تاگور هر دو موسیقی ورقص و سماع را نتیجه بی قراری و اضطرابی جان
عاشقان می دانند. مولانا گوید

سماع از بهر جان بی قرار است

سبک برجه، چه جای انتظار است ۲۴

تا گور می گوید

“نغمه هایم، بازی های است که از زخم دل برمی خیزد، این بازی ها و زخم هارا
پایانی نیست. ۲۵

درین باب سخن بسیار است.

۷- زن از دیدگاه مولانا و تاگور:-

در مثنوی معنوی مولانا در خلال حکایتها و داستانها، زندهای طبقات مختلفه را
تذکر داده است. گاهی از حیث مادر و گاهی در پیرایه نماد و سمبل و گاهی از حیث
مظهر زشتی و بد اعتقادی و گاهی در سیرت نیکو و شایسته و گاهی برای بد کرداری.
مولانا در حدود دویست و پنجاه داستان یا تمثیل بلند و کوتاه در مثنوی تذکر
داده است که به معانی آن ها نظر داشته، گاه به تاویل این قصه ها، خود
صریحاً اشاره کرده و گاه استخراج معانی باطنی را بر عهده خواننده نهاده
است. مولانا می گوید

ای برادر قصه چون پیمان است معنی اندروی به سان دانه است

دانه ی معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمان را گرگشت نقل

مولانا با آوردن داستانهای زن نشان داده است که چطور در پیکر گوناگون دارای
اهمیتی می باشد. مادر واقعاً سرچشمه حیات است و مهر و محبت مایه اصلی
آن چشمه می باشد

حق هزاران صنعت و فن ساخته است تا که مادر بر تو مهر انداخته است ۲۷

قصه شاه و کنیزک یک داستان رمزی است که بتوسط آن مولانا مسایل عرفانی را شرح داده اند همین طور در سیمای مختلفه زن را مورد بررسی قرار داده است.

تاگور در آثار گرانقدر خود مسایل زبون حالی و ستمدیدی زنان را مورد انتقاد قرار داده است. تاگور شاعر رنج و اندوه است. او معتقد است که فرد باید زندگانی را به راه و شیوه خویش به سر برد. او تماشاگر نتیجه کوشش های مردان و نگران زندگانی تنها و پایمال شده زنان است. خصایل نیکو برای مرد وزن یکی است. تاگور در نمایشنامه "ساقی" زنی بنام "اوما" را وصف می کند. "اوما" از مردی که دوست نعی داشت به رغم اصرار دیگران و باین که آن مرد شوهرش است، دور می شود. آنکه که رشته ازدواج خود را که بنا بر اصول مذهب انجام شده بود از دست می دبد و مرد دیگری را می پذیرد. از خود چنین دفاع کرده می گوید. "بدن من پس از آنکه عشق گرفت تسلیم شد" و چون مادرش می گوید "بادست های پلیدت مرا لمس مکن" اومی گوید. "من چون تو پاکم" شکیبایی مؤقرانه او پدرش را سخت متاثر می کند و می گوید. "فرزند عزیزم نزد من آی، قوانین دست پرورده انسان یا وه محض است و چون ترشعی می ماند که به صخره مشیت الهی پاشیده شود." حامیان و واضعان قانون درک نعی کنند که زنان نیز روح و شوق و ادراک دارند و می خواهند که شخص دیگر نیز در آرزوها و رؤیاهایشان شریک شود. زن و مرد به هنگام هدیه دادن، قدرت و مقام و ثروت خویش را عرضه نعی دارند بلکه ناتوانانی و تمایلات و احتیاجات قلبی خود را نثار می کنند. دیگر وار سرزمینی می شوند که ساخت دست آدمی نیست بلکه بنایش از عشق دلپای آنان است. اتحاد ایشان مقدس است اگر چه می شود آن را نپسندید. همین طور تاگور در داستانهای خود مسایل پیچیده زنان و رسمهای غیر انسانی آن زمان را نیکو هوش کرده است.

در اختصار می توان گفت که در سراسر آثار تاگور، انعکاس افکار مولانا قابل توجه است اینجا چندین نکته را اشاره کرده ام. ابیات عرفانی مولانا در افکار

صوفیان هندی و اسلامی نقش عمیق داشته است. مخصوصاً بر دو شخصیتای بزرگ و نابغه روزگار فرهنگ انسانی و فلسفه هستی را بعمیق تحت بررسی قرار داده اند و ارزش های حقیقی زندگانی را در آثار خود شان به نحوه احسن اظهار نموده اند.

حواشی:-

- ۱- کلیات فارسی اقبال، ص ۳۸۷
- ۲- مثنوی معنوی تصحیح دکتر استعلامی دفتر اول، ص ۹
- ۳- نیایش تاگور ترجمه مقتدری، ص ۱۵۱
- ۴- نغمه های جاودان، ص ۲۲
- ۵- گیتا نجلی، ص ۶۲
- ۶- مثنوی معنوی دفتر اول، ص ۱۴۵
- ۷- گیتانجلی، ص ۵۹
- ۸- مثنوی دفتر اول، ص ۲
- ۹- همان دفتر اول، ص ۱۳۳
- ۱۰- همان دفتر پنجم، ص ۹۷۰
- ۱۱- نغمه های تاگور، ص ۱۲۶
- ۱۲- نیایش تاگور، ص ۷
- ۱۳- قرآن کریم- الحجرات (۴۹) آیه- ۱۳
- ۱۴- گیتا نجلی ترجمه روان فرمادی، ص ۲۶ مقدمه
- ۱۵- را بندرنات تاگور، ص ۱
- ۱۶- نوولپای تاگور، ص ۱۰۶
- ۱۷- دیوان شمس، ص ۳۳۸
- ۱۸- همان، ص ۳۶۷
- ۱۹- همان، ص ۶۷۵
- ۲۰- مثنوی معنوی دفتر سوم، ص ۱۸۰
- ۲۱- نیایش تاگور، ص ۱۵۳
- ۲۲- مثنوی معنوی دفتر اول، ص ۹
- ۲۳- نیایش تاگور، ص ۱۹
- ۲۴- دیوان شمس، ص ۱۸۲
- ۲۵- نغمه های تاگور، ص ۴۹
- ۲۶- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۲
- ۲۷- همان دفتر سوم، ص ۱۷
